



## پیغام عشق

قسمت دویست و نهم



با سلام به جناب آقای شهبازی

و تمامی یاران نور

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۰۶

چون قضای حق رضای بنده شد

حکم او را بنده خواهنده شد

وقتی انسان که تمام و کمال اتفاق و وضعیت و فرم این لحظه را با رضایت و نرمش می‌پذیرد، به حکم قضا سر فرود می‌آورد یعنی تسلیم کامل است؛ بدون هیچ چون و چرای ذهنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۸

آن که سوی یار شد، مسعود بود

مغز جان بگزید و شد یار قضا

مسعود: سعادت‌مند؛ نیک‌بخت

سوی یار رفتن فقط با مرکز عدم امکان‌پذیر است، یار ما خدا و فضای گشوده شده این لحظه است. و هرکسی با مرکز عدم سوی یار برود، نیک‌بخت است. و مغز جان را انتخاب کرده است. در غیر این صورت با مرکز منقبض با اتفاقات ستیزه کرده و واکنش تکراری نشان می‌دهد که باعث ایجاد درد و رنجش می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰

بر خارپشت هر بلا خود را مزن تو هم، هلا!

ساکت نشین، وین ورد خوان جاء القضا ضاق القضا

هر بلا و درد و هم‌هویت‌شدگی به جهان ماده مانند خارپشتی ما را گرفته است، خودت و هوشیاری لطیف خود را مانند آن ماری که گرفتار خارپشت شده است به این‌ور و آن‌ور نزن؛ تسلیم شو، فضا را باز کن و باز نگهدار؛ مرکزت را عدم کن، و با همان مرکز هر لحظه وردخوان تکرار کن این حدیث را؛ وقتی قضا می‌آید فضا تنگ می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۸

گرچه صورت مُرد جان باقی بماند

در عنایت‌های بسیار قضا

وقتی فضا را اطراف اتفاق این لحظه باز کردیم و درد هوشیارانه کشیدیم و لطف و عنایت زندگی است که تمامی صورت‌ها و جان من ذهنی در فضای عدم به هیچ تبدیل می‌کند. و اگرچه من ذهنی می‌میرد ولی ما به‌عنوان هوشیاری نمی‌میریم و نامیرا هستیم، و قضا و اتفاقات در این حالت به نفع آن شخص کار می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

بیاموز از پیمبر کیمیایی

که هر چه حق دهد، می‌ده رضایی

از پیامبر یک کیمیایی بیاموز که هر چه حق در این لحظه پیش پایت گذاشت، رضایت داده و بدونی که این وضعیت می‌خواهد تو را به حضور برساند.

بپذیر، جاری شو، در بر گیر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۵

لحظه‌ای ماهم کند، یک‌دم سیاه

خود چه باشد غیر این، کار اله



خداوند طبق قانون قضا و کن فکان، یک لحظه مرا از جنس همانیدگی‌ها می‌کند سیاه، لحظه‌ای بعد که آن را شناسایی کردم و آگاه شدم از جنس ماه که خودش هست می‌کند، و این کار ادامه پیدا خواهد کرد تا هوشیاری ذهنی و مادی ما تبدیل به هوشیاری حضور شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

پاره‌دوزی می‌کنی آندر دکان

زیر این دگان تو، مدفون دو کان

ای انسان تو در ذهنت مشغول کم و زیاد کردن و قیاس و بینه‌دوزی باورهایت هستی، زیر این دگان توهمی ذهنی تو، دو معدن شگفت‌انگیز عشق و خرد وجود دارد و مدفون شده است؛ و تو با فضا گشایی می‌توانی به این معدن عشق و خرد دست‌یابی.

با تشکر سارا کلانتری



🌹🌹 با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همه دوستان گنج حضور. متنی را تهیه کردم که با شما عزیزان به اشتراک می‌گذارم 🌹🌹.

🌟 روند من ذهنی برای دزدیدن زندگی و هستی ما بر اساس شکل‌هایی که جناب آقای شهبازی طراحی کرده‌اند. اگر به ذهن خود نگاه کنیم، خواهیم دید که دائماً یک سری افکار با موضوع‌های مختلف از سر ما می‌گذرند و ما به آنها واکنش نشان می‌دهیم، یعنی یا خوشحال می‌شویم یا ناراحت. بررسی افکار ما بر اساس اشکال، کار را برای ما بسیار ساده می‌کنند. و خواهیم دید ذهن چگونه کار خودش را آغاز می‌کند و چگونه به پایان می‌رساند و نتیجه آن چه می‌شود.

من ذهنی یک توهم نوری است که نور خود را از زندگی، و وجود و هستی ما می‌گیرد و برای گرفتن این انرژی از طرفند خود استفاده می‌کند که همان زمان است و ما را به گذشته و آینده می‌برد و خاطراتی را براساس افکار به جلوی چشم ما می‌آورد و این تصاویر ممکن است مربوط به این لحظه، یک لحظه قبل یا بعد باشد، یا مربوط به سال‌های پیش، یا آینده‌ای که زمان آن مشخص نیست.

زمانی که ما از این لحظه جدا می‌شویم و به گذشته و آینده می‌رویم، دیگر کنترلی بر افکار خود نداریم و کاملاً گیج می‌شویم، زیرا این حرکت در زمان بسیار سریع صورت می‌گیرد و ما را گیج می‌کند.

من ذهنی برای گرفتن نور و انرژی زنده ما هر لحظه این کار را می‌کند، بنابراین با چرخش در زمان یک همانندگی را که شاید مهم‌تر از بقیه همانندگی‌های ماست انتخاب می‌کند و مرکز ما قرار می‌دهد.

وقتی همانندگی به مرکز ما می‌آید همه توجه تمرکز ما به روی آن می‌افتد و تنها آن برای ما مهم می‌شود و عکس‌العمل ما نسبت به آن همانندگی به صورت خوب یا بد بیان می‌شود؛ و نتیجه آن یا یک هیجان کاذب، خوشی و شادی است و



یا درد و احساس خبط و ترس، استرس و پشیمانی. همه این حسها در ما مقاومت ایجاد می کنند. مقاومت با آن اتفاق چرا که در پذیرش آن هیچ تلاشی نمی کنیم.

بعد از آن اگر از همانیدگی، شیرخ خوشی کاذب بگیریم، من ذهنی خود را بزرگتر می کنیم. اما اگر حس خبط و درد با آن همراه باشد، شروع به ستیزه و ملامت می کنیم، که ای کاش آن کار را نکرده بودم، یا ای کاش آن کار را کرده بودم. هر اگر و کاش نشانه مقاومت و ستیزه در ماست در این روند از انرژی ناب و زنده کننده زندگی ما کمتر و کمتر می شود و من ذهنی ما پروه و پروه تر می شود، اما از آنجایی که من ذهنی با هرچه بیشتر بهتر زنده است، به همین قدر اکتفا نمی کند و سعی میکند به دنبال آن همانیدگی، مانع هایی به وجود بیاورد که به عنوان قطب از دیگران هم برای تولید درد بیشتر استفاده کند، و شروع می کند دیگران را مقصر این حالی که اکنون برای ما به وجود آورده، می کند؛ یعنی می گوید اگر فلانی اینکار را نکرده بود این اتفاق نمی افتاد و به خاطر اشتباه آنهاست که اینطور شده است. و همین طور با یک توهم برای ما یک مسئله بزرگ به وجود می آورد.

و دیگران را در چشم ما دشمن جلوه می دهد، اما این پایان کار من ذهنی نیست، بلکه بعد از ایجاد مسئله، تازه به فکر حل کردن آن مسئله می افتد. و این مرحله بسیار مرحله خطرناکی است؛ زیرا من ذهنی از این مرحله می تواند خوراک بسیاری بگیرد. بنابراین به ما راه حل می دهد که عواقب بسیار بدی دارد.

مثلا به ما می گوید، با فلانی دعوا کن، به فلانی زنگ بزن حقت را بگیر و هزاران راه حل های دیگر که بعضی از آنها متأسفانه به مرگ ما ختم می شود، که حتی گاهی شخص به دلیل همانیدگی دست به خودکشی می زند.

زمانی که لحظه ای به افکار خود نگاه می کنیم، خواهیم دید این روند مرتب به صورت تکراری در زندگی ما تکرار شده و می شود.

باید از خود بپرسم، این کار من چه ارزشی دارد؟ چرا من اینگونه عمل می کنم؟

چرا به هر کاری که دست میزنم خراب می شود؟



چرا هیچ برکتی در زندگی من نیست؟

چرا شاد نیستم؟

چرا دائماً در جنگ و ستیزه ام؟ و هزاران چراهای دیگر.

مولانا همه این چراها را در یک بیت خلاصه کرده است.

مولوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

☀️ آنیا گفتند در دلِ علتی است

که در آن در حق شناسی آفتی است

دلیل تمام این سوال ها وجود علت یا بیماری است که چشم دل ما را کور کرده و قوه تمیز و تشخیص حقیقت را از ما گرفته است، که آن بیماری همان من ذهنی است، که ما را طلسم و سحر کرده است و این گونه در افسانه من ذهنی اسیر کرده است. اما آیا زندگی ما را در این حال رها خواهد کرد؟

خیر زندگی هر لحظه در کار جدیدی است تا ما را متوجه این سحر و جادو کند و به ما یادآوری کند که ما این من ذهنی نیستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۷۱

☀️ هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیرین تر و نادرتر زان شیوه پیشینش

تنها مهر و لطف اوست که می تواند ما را از این بند و زندان ذهن رها کند.

مولوی، دفتر دوم، بیت، ۲۴۴۷\_ ۲۴۴۶



☀️ از چو ما بیچارگان این بند سخت

کی گشاید ای شه بی تاج و تخت؟

☀️ اینچنین قفلِ گران را ای و دوود

کی تواند جز که فضلِ تو گشود؟

همانطور که ما بیمار می شویم باید به پیش طبیب رویم که ما را درمان کند، زمانی که متوجه می شویم یک بیماری در مرکز ماست باید به پیش طبیب ماهر برویم که همان زندگی است.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۰۴

☀️ خبر کن آن طبیبِ عاشقان را

که تا شربت دهد بیمار ما را

زندگی از طریق انسان هایی که به او زنده شده اند و این مسیر حضور و معنوی را طی کرده اند و بیماری خود را دیده اند و از طلسم و بند آن آزاد شده اند، مانند مولانا، در زمین برای آزادی دیگر انسان ها از این زندان تن نیز استفاده می کند، و راه را به آنها نشان می دهد، که چگونه از این افسانه من ذهنی رها شوند و راه برگشت از این افسانه من ذهنی و رسیدن به حقیقت وجودی انسان را به روشنی بیان می کنند.

بعد از آن که متوجه شدیم علتی در مرکز ما وجود دارد و همه مسائل و گرفتاری های خود را، خود به وجود آوردیم و دیگر به دنبال مقصر و ملامت کردن زندگی، خود و دیگران نبودیم، اولین قدم عذرخواهی است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶\_۴۲۵

☀️ جرم خود را بر کسی دیگر مَنه

هوش و گوشِ خود بدین پاداش ده





✿ جرم بر خود نه که تو خود کاشتی

با جزا و عدل حق گن آستی

زمانی که مسئولیت هشیاری خود را به عهده می‌گیریم، چون برای ذهن یک امر غیر طبیعی است باعث می‌شود برای لحظه‌ای ذهن مختل و گیج شود. تاکنون ذهن همیشه ما را در زمان می‌انداخت و ما را گیج می‌کرد اما اکنون با پذیرش اشتباه خود باعث می‌شویم در این لحظه قرار بگیریم، ولو برای لحظه‌ای کوتاه، و من ذهنی گیج و مختل می‌شود. تکرار این روند پذیرش در هر شخص متفاوت است، اما با این تمرین و تکرار پذیرش، فاصله بین افکار ما بیشتر و بیشتر می‌شود و دریچه و روزنی به سوی حقیقت وجودی ما باز می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۴

✿ دوزخ است آن خانه کآن بی روزنست

اصل دین ای بنده روزن کردنست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۵

✿ هین دریچه سوی یوسف باز کن

وز شکافش فرجه ای آغاز کن

در این مرحله باید بسیار مراقب باشیم که من ذهنی را دشمن خود ندانیم، و با آن و افکارمان که باعث بسته شدن روزن ما شده اند، ستیزه نکنیم. زیرا بر اساس تجربه شخصی خودم در اوایل کار این کار، بارها و بارها باعث و مانع پیشرفت من شده اند. باید با افکار و من ذهنی خود با ملایمت و صلح برخورد کرد، که نتواند از آن برای ایجاد قطب و درد استفاده کند. زمانی که مرتب با تکرار و تعهد و تمرین بین افکار خود فاصله ایجاد کردیم و آن دریچه را باز کردیم، خواهیم دید صبر ما بیشتر می‌شود و در مقابل اتفاقات دیگر ناگهان واکنش نشان نمی‌دهیم و حسی از درون به ما



اخطار می دهد، که مراقب من ذهنی خودت باش و اینگونه به تدریج ناظر ذهن خود می شویم، و زندگی طعم شیرین پذیرش را به ما می چشاند.

از آنجایی که من ذهنی خود را اندک اندک ساختم و بزرگ کردیم اکنون که در مسیر حقیقی خود قدم برمی داریم، نباید در این راه عجله کنیم؛ عجله مانع پیشرفت ما می شود، و باید با هر فضا گشایی خدا را شکر کنیم و فقط ادامه دهیم. بعد از مدتی خواهید دید عقل و خرد زندگی هر لحظه برای کمک به خودش آماده است و لازم نیست ما کار خاصی انجام دهیم، تنها باید با او همکاری کنیم و تسلیم باشیم تا او روی خودش که ما باشیم، کار کند. و مقصود خودش را در این جهان از طریق ما به عمل برساند، که همان پخش خرد و شادی و برکت خودش در کائنات است.

از این رو انسان را مانند نگینی سر حلقه همه باشندگان عالم قرار داده است.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸۰

در حلقه عاشقان قدسی

سر حلقه چو گوهر نگینیم

و باید بدانیم تا زمانی که دلبر خود را که زندگی است و در ماست نبینیم، در قعر زندان ذهن و درد و همانندگی ها باید خون دل بخوریم و همنشین ما من ذهنی می شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸۰

تا دلبر خویش را نبینیم

جز در تک خون دل نشینیم

با تشکر الهام از ترکیه



با سلام بر آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

مثنوی، دفتر پنجم، شماره ۳۹۶۹

رازها را میکند حق آشکار

چون بخواهد رُست تخم بد مکار

من به لطف خدا که مرا با این برنامه آشنا کرد و زحمات شبانه روزی آقای شهبازی و دیگر دوستان گنج حضور، متوجه شده ام که من در این مدت طولانی که در من ذهنی بوده ام، باغی کاشته ام از درختان بد مانند رنجش و کینه و حسد و قضاوت و غیره. این درختان بد با میوه های سمی و مسموم کننده و کشنده که هم خودم میخوردم و هم به مردم تعارف میکردم.

متوجه شده ام که هم خودم را مسموم کرده ام هم مردم را، مثلاً من وقتی از رنجش هایم پیش دیگران صحبت میکردم هم خودم با حرص و ولع حرف میزدم و هم مردم با شوق به من گوش میدادن؛ زیرا مردم اکثراً در من ذهنی هستند. حالا به لطف این برنامه و اشعار نجات بخش مولانا و توضیح های بسیار زیبای آقای شهبازی، متوجه شده ام که این باغ باید خشک شود و همه این درختان کشت ثانی هستند.

مثنوی، دفتر پنجم، شماره ۳۹۶۹

رازها را میکند حق آشکار

چون بخواهد رُست تخم بد مکار

من اعتراف میکنم که تخم این درختان را خودم کاشته ام و از آب شفا بخش زندگی که توجه زنده زندگی در این لحظه است، را به آنها داده ام و آب زندگی هم آنها را رویانده. من از این آموزشها متوجه شدم که این باغ فقط و فقط در



صورتی میخشد که آب زندگی را از آنها قطع کنم و این کار بدون لطف زندگی امکان پذیر نخواهد بود. حال خدا کی به من کمک میکند؟ وقتی که من از ته دل و راستین بخواهم که این درختان خشک شوند.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶

چون چنین خواهی، خدا خواهد چنین

میدهد حق آرزوی متقین

اگر من در تعهدم راستین باشم، آنگاه خدا با من که امتداد خودش هستم، همکاری میکند و اگر فقط با حرف بگویم و در عمل نخواهم، آنگاه دروغ گفته ام و باغ من از طریق آن دروغ من آبش را میکشد و میخورد. اگر من برای خشک شدن این باغ عجله کنم، باغ من از طریق عجله آبش را میخورد و سرسبزتر میشود. اگر من با تبر من ذهنی اقدام به لت و پار کردن آنها بکنم، باغ از طریق مبارزه که غذای اصلی من ذهنی است، آبش را مینوشد، آبی که میتوان با آن جهانی را آباد کرد، به پای این درختان زشت و بد میوه هدایت میشود.. اما اگر من راستین باشم و با فضا گشایی و پذیرش اتفاق این لحظه که قضا تعیین میکند، و در جهت آزادی من است، شروع کنم و راضی باشم، آنگاه آب زندگی از این باغ زشت قطع میشود و آنها از درون شروع به پوسیدن میکنند. اوایل که آب قطع میشود باغ همچنان سرسبز و با نشاط است، اما من میدانم که هیچ درختی بدون آب دوام زیادی نمی آورد و بافت های آنها از درون شروع به پوسیدن کرده اند؛ هر چند فعلا در ظاهر آنها نمایان نشده است، به همین خاطر است که این برنامه مرتب اشاره میکند که با خط کش من ذهنی اندازه نگیرید. من ذهنی میگوید تلاشهایت بیهوده است زیرا رنجش ها و ترسها و غیرهمچنان وجود دارند، اما من صبر میکنم و میدانم که شروع به مردن کرده اند. بعد از مدتی ما کم کم شاهد زرد شدن درختان هستیم، که برای خود من اتفاق افتاده است.

من قبلا خیلی رنجش داشتم و حالا درخت رنجش زرد شده است، دیگر من هیچ تمایلی ندارم که از رنجش هایم حرف بزنم و رنجش دیگر در درون من واقعا زنده نیست. جالب این است که به کسی که از رنجش هایش حرف میزند تمایلی



ندارم که گوش دهم و خیلی راحت صحنه را ترک میکنم. ما باید بدانیم که به یاری خدا باغ ما که خشک شد به جای آنها چه تخمی بکاریم که این بار گول نخوریم، زیرا برکت زندگی طبق این آموزه ها باید به کاری بریزد و گرنه هدر میرود. خود مولانا راهنمایی میکند.

دیوان شمس، غزل ۱۴۷۵

در این خاک، در این خاک، در این مزرعه پاک

بجز مهر، بجز عشق، دگر تخم نکاریم

پس ما فقط و فقط باید تخم عشق بکاریم و هم خودمان و هم بچه هایمون و هم مردم فقط به میوه بذر عشق احتیاج داریم. و در آخر اینکه باید اون باغ بد خشک شود و درخت عشق جایگزین شود را باید من فتوا دهم و این مرا یاد شعر نجات بخش ۵۳۵ از دفتر ششم میندازد.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

گفت: مفتی ضرورت هم تویی

بی ضرورت گر خوری مجرم شوی

واقعیت این است که اکثرا در من ذهنی گرفتاریم و من این را در روستایمان به وضوح میبینم. وقتی دو نفر دعوا میکنند و بهم ناسزا میگویند و یا درگیری فیزیکی دارند، تقریبا تمامی مردم به تماشا میایند و از دیدن این صحنه گویا لذت میبرند و این نشان از من ذهنی درد پسند دارد. آقای شهبازی، من در خودم و در همسرم و در بچه هایم، آثار مثبت این برنامه ارزشمند را واقعا شاهد هستم. وقتی میبینم بچه هایم از قانون جبران حرف میزنند، بسیار خوشحال میشوم و هیچ چیز بیشتر از این منو خوشحال نمیکند. اگر بچه هایم قانون جبران را بفهمند و عمل کنند بزرگترین سرمایه زندگی آنها خواهد بود و این میسر نخواهد شد مگر در شرایطی که من خودم پایبند به قانون جبران باشم. من اعتراف میکنم که



چند سال اول که در مورد این برنامه قانون جبران مالی را رعایت نمی‌کردم؛ من ذهنی هم اجازه نداد این آموزش ارزشمند در من نصب شود. اما وقتی متعهد شدم، من ذهنی هم دیگه کاری نداشت و برنامه نصب شد و اولین هدیه مولانا به ما شعر ارزشمند ۵۳۵ از دفتر ششم بود که چراغ راه ما شد.

رفع مشکلات مالی، اضافه وزن، شرکت نکردن در محافل غیبت و تهمت و..... و خیلی دست آوردهای مفید ما حاصل همون شعر است، زیرا خیلی چیزها و کارها ضرورت نداشتند و ما فهمیدیم هر چیزی که ضرورت نداشته باشد، ضرر دارد و جریمه دارد.

با احترام و ادب

دوستدار شما از روستاهای ایلام

ناشناس

برنامه شماره ۸۵۰

دیوان شمس، غزل ۲۱۷

چه نیکبخت کسی که خدای خواند تو را

درآ، درآ به سعادت، درت گشاد خدا

غزل شماره ۲۱۷ از دیوان شمس مولانا:

صغیر یا بانگ آسمانی از ژرفای ضمیر هستی، که چه نیکبخت کسی که تو را خدا بداند و بخواند:

سوره علق آیه شماره ۱

اقرء باسم ربك الذی خلق: بخوان به نام پروردگارت.

به نام پروردگار خواندن، فضا را باز کردن، است. به نام پروردگار خواندن، تسلیم در برابر اتفاق این لحظه بدون قضاوت و مقاومت و حفظ مرکز عدم به واسطه صبر و شکر و پرهیز است.

به نام پروردگار خواندن، عنایت و جذبه پروردگار را پذیرا شدن و بهره بردن از قوه تشخیص و تمییز زندگی است.

به نام پروردگار خواندن، شناسایی جنس اصلی و معنای وجود خود بعنوان زندگی و نفی جهان توهمی ذهن و افکار

پی در پی و هیجانات ناشی از آن است.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۴۱

این جهان نفی است در اثبات جو

صورتت صفر است در معنیت جو

دیوان شمس، غزل ۲۱۷



چه نیکبخت کسی که خدای خواند تو را

درآ، درآ به سعادت درت گشاد خدا

اقرء باسم ربك الذی خلق: بخوان به نام پروردگارت.

به نام پروردگار خواندن مقاومت و قضاوت صفر در برابر زندگی است. اجازه دادن به زندگی که دانه کاشته شده حضور را بشکافد و از طریق انسان فکر و عمل کند.

خدای را خواندن عروجی است که از پایین ترین سطح مقاومت و قضاوت شروع می شود.

دیوان شمس، غزل ۲۱۷

که دانه را بشکافد، ندا کند به درخت؟

که سر بر آر به بالا و می فشان خرما

بخوان که پروردگاری بس بخشنده و با کرامت نقش تو را بعنوان امتداد خود رقم زده است و در سعادت را به شرط تسلیم و خاموشی ذهن از قضاوت و مقاومت بر تو گشوده است.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۶۵

باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ما له کُفواً أَحَد

ای دروازه رحمت و بخشایش و سعادت که هیچ همتا و نظیری برایت نیست تا ابد گشوده بمان.

دیوان شمس، غزل ۲۱۷

ز جان و تن برهیدی به جذبه جانان





ز قاب و قوس گذشتی به جذب او آدنی

بخوان که پروردگاری بس بخشنده و با کرامت با جذبه بی نهایت، و با شیوه نو و خاص خود به شدت میل به نزدیکی انسان دارد تا دگر ذره ای از قضاوت و مقاومت ذهن باقی نماند و قدرت محاسبه، مقایسه، اندازه گیری و دید اشتباه ذهن با بهره گیری از قدرت قرین از بین برود.

دیوان شمس، غزل ۴۸۹

کسی که شب به خرابات قاب قوسینست

درون دیده پر نور او خمار لقااست

با احترام، مریم از اورنج کانتی



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)